

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

در اقسام وضع سه بحث را باید مورد اشاره قرار داد: الف- تصویر و معنای این اقسام ب- امکان وقوعی این اقسام ج- وقوع خارجی این اقسام.

در بحث اول و در مورد معنای وضع عام موضوع له عام، کلام مرحوم محقق عراقی (رحمه الله) و اشکالاتی که بر کلام ایشان وارد شده بود را ذکر کرده و جواب دادیم.<sup>[1]</sup>

اشکال ثبوتی در وضع عام

در وضع عام موضوع له عام، اشکالی از حیث تصویر وجود دارد و خلاصه اشکال این است که چیزی به نام عام نداریم و هر چه وجود دارد خاص و جزئی است. در توضیح اشکال باید دو مقدمه را بیان نمود:

**مقدمه اول:** در فلسفه و طبق مبنای اصالة الوجود گفته اند که ماهیت هیچ تقرّر و واقعیتی ندارد مگر این که وجود پیدا کند، اعم از وجود ذهنی یا وجود خارجی؛ مثلاً ماهیت انسان و حیوان ناطق، مادامی که وجودی در ذهن و یا خارج و در قالب زید، عمرو، بکر و... پیدا نکند، تقرر و ثبوتی ندارد و با قطع نظر از آن ماهیت، عدم محض است.

**مقدمه دوم:** قانونی در فلسفه وجود دارد که «الوجود مساوق للجزئية» و آثار فراوانی نیز دارد؛ یعنی وجود مساوق، مساوی و ملازم با تشخص و جزئیت است در نتیجه وجود کلی نداریم؛ مثلاً وجود زید، عمرو، بکر و... چه در خارج و چه در ذهن مساوق با جزئیت است.

نتیجه: زمانی که واضع مفهوم کلی انسان یا حیوان ناطق را تصور می نماید، این مفهوم در عالم ذهن موجود می شود و از آنجا که گفتیم وجود مساوق با جزئیت است، چیزی به نام عام و کلی نداریم؛ در نتیجه مستشکل می گوید وضع منحصر در خاص است و وضع عام وجود ندارد.

پس دو قسم از اقسام چهار گانه یعنی وضع عام موضوع له عام و وضع عام موضوع له خاص، کنار می رود و تنها دو قسم وضع خاص موضوع له خاص و وضع خاص موضوع له عام باقی می ماند.

از این اشکال دو جواب در کلمات مطرح شده‌است و یک جواب نیز به نظر ما می‌رسد:

**جواب اول:** هر چند مفهوم کلی انسان با وجود زید در عالم خارج موجود شده و به این اعتبار تشخص و جزئیت پیدا کرده‌است، اما واضع در هنگام وضع نسبت به این جزئیت یا غافل است و یا وضع را قطع نظر از جزئیت در نظر می‌گیرد؛ در نتیجه وضع عام امکان دارد.

به بیان دیگر زمانی که انسان در عالم ذهن تصور می‌شود، به این اعتبار جزئی است؛ پس «الوجود مساوق بالتشخص و الجزئية»، اما در هنگام وضع، واضع انسان را مقید به وجود در ذهن، در نظر نمی‌گیرد چرا که یا غافل از آن است و یا توجه دارد اما می‌گوید با قطع نظر از این که در ذهن موجود شده‌است قصد دارم لفظ انسان را برای مفهوم کلی قرار بدهم.

چنین به نظر می‌رسد این جواب صحیح نیست؛ به این بیان که اگر در ذهن واضع، معنائی جزئی آمد امکان ندارد و در اختیار او نیست که از آن غفلت نماید یا بگوید با قطع نظر از آن یک معنای کلی را در نظر می‌گیرم؛ برای این که جزئیت، جزء مقوم آن است. مثل این که بخواهیم زید را برای خصوصیات فردی یک شخص وضع نمائیم، اما خصوصیات آن را در نظر نگیریم.

**جواب دوم:** امام (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرماید ما یک ملحوظ بالذات و یک ملحوظ بالعرض داریم؛ مثلاً اگر زید تصور شد ملحوظ بالذات همان است که در ذهن است و اگر در عالم خارج موجود شد ملحوظ بالعرض برای آن ملحوظ بالذات است؛ پس از صورت ذهنیه‌ای که در ذهن موجود و برای ما روشن است به موجود خارجی، ثانیاً و بالعرض منتقل می‌شویم.

سپس می‌فرماید مستشکل بین ملحوظ بالذات و ملحوظ بالعرض خلط کرده‌است به این بیان که عالم وضع مربوط به ملحوظ بالذات نیست بلکه مربوط به ملحوظ بالعرض است؛ یعنی زمانی که مفهوم کلی انسان در ذهن می‌آید و زید در خارج موجود می‌شود، موجود ذهنی و معنا کلی انسان حاکی از آن ملحوظ بالعرض است؛ پس زید به اعتبار وجود ذهنی ملحوظ بالذات و جزئی، اما به اعتبار وجود خارجی ملحوظ بالعرض و کلی است.

شاهد این مطلب این است که می‌گوئید «المعدوم المطلق لا یخبر عنه». در این تعبیر مسلماً صورت ذهنیه و ملحوظ بالذات مراد نیست چرا که آن را در ذهن تصور نموده‌اید و در ذهن شما موجود است و از آن خبر می‌دهید؛ بلکه مراد وجود خارجی و ملحوظ بالعرضی است که ملحوظ بالذات از آن حکایت می‌کند.

یا در مثال «شریک الباری ممتنع» شریک الباری که در ذهن تصور می‌شود مراد نیست چرا که شما آن را در ذهن خود تصور کرده‌اید لذا عرفاً هم می‌گویند امکان تصور شریک الباری در ذهن وجود دارد؛ بلکه مراد شریک الباری است که شریک الباری موجود در ذهن شما، حاکی از آن است؛ پس هر چند ملحوظ بالعرض ممتنع می‌باشد، اما ملحوظ بالذات در ذهن شما موجود است.<sup>[2]</sup>

چنین به نظر می‌رسد این جواب تام است و مواجهه با اشکال نیست.

**جواب سوم:** جوابی که به ذهن ما می‌رسد و ممکن است حقیقت آن به جواب سابق برگردد این است که قبلاً در بحث اقسام وضع و بیان معنای عام و خاص از قول محقق عراقی (رحمه‌الله) بیان نمودیم که عمومیت و خصوصیت به اعتبار صدق و انطباق است؛ یعنی عام قابلیت صدق بر کثیرین دارد، اما خاص قابلیت صدق بر کثیرین ندارد.

در مانحن فيه نیز یک وجود خارجی، قابلیت صدق بر کثیرین را ندارد. اما وجود ذهنی چنین نیست به این بیان که هر چند قبول داریم «الوجود مساوٍ للجزئية» اما این جزئیت منافات با صدق بر کثیرین در ذهن ندارد؛ یعنی وجود ذهنی جزئی است اما انسان موجود در ذهن، قابلیت صدق و انطباق بر افراد خارجی زیادی را دارد و همین مقدار در وضع عام کافی است.

به عبارت دیگر در این اشکال، بین جزئی و کلی فلسفی با جزئی و کلی در علم اصول خلط شده است؛ به این بیان که جزئی و کلی در فلسفه همان وجود و عدم وجود است یعنی اگر وجود پیدا نکند کلی و اگر وجود پیدا کند جزئی است؛ لذا زید مادامی که موجود نشود کلی است اما زمانی که موجود در عالم خارج موجود شد، جزئی است. اما کلیت و جزئیت در اصول به اعتبار صدق و انطباق بر کثیرین و عدم آن است.

### و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ نکته اول این که مرحوم والد ما رضوان الله تعالى عليه در اصول فقه الشیعه جلد اول صفحه 259 تا 269 نظریه مرحوم عراقی (رحمه الله) را با بسط کامل توضیح فرمودند ولی اشکالات همان دو اشکالی است که بیان شد. ایشان نیز دو اشکال را ذکر کرده و گویا آن دو اشکال را می پذیرند؛ اما ما هر دو اشکال را نپذیرفتیم.

نکته دوم این که کلام مرحوم عراقی (رحمه الله) در مقالات خیلی مفصل تر از نهایة الافکار است که علی القاعده مراجعه فرمودید. [2] □ «و لعلك تقول: إن عموم الوضع مطلقاً محال، لأن الملحوظ جزئي حقيقي لوجوده في الذهن، وقطع النظر عن اللحاظ أو كونه مغفولاً عنه لا يوجب انقلابه كلياً، بل الكلي القابل للصدق على الكثيرين لا يمكن أن يتحقق مجرداً عن الخصوصية و بنعت الكلية في وعاء من الأوعية؛ إذ لا تقرّر للطبيعي إلا بالوجود، و معه جزئي، فأين لحاظ الكلي؟! فعموم الوضع خصوصه بحسب الواقع، و إن يتوهم اللاحظ كونه عاماً. فيجاب: بأن المراد من الملحوظ حال الوضع هو الملحوظ بالعرض لا بالذات، ضرورة أن اللفظ لم يوضع له في عموم الوضع و الموضوع له، و لا في خصوصهما، و لا لمصاديقه في خصوص الموضوع له؛ لعدم المصادق له، و الملحوظية بالعرض تكفي للوضع و صيرورته عاماً أو خاصاً، و إلا يلزم امتناع الوضع للخارجيات مطلقاً؛ لعدم تصوّرهما بالذات، فالصورة الملحوظة بالذات في خصوص الوضع، و الماهية الملحوظة كذلك في عمومها، وسيلة للحاظ الخاص و العام؛ كوساطة الصورة الذهنية للمعدوم المطلق للإخبار بعدم الإخبار عنه، و من شريك الباري للإخبار بامتناعه.» مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج 1، ص: 63 و 64.